

وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ
وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۲۱) وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا
وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۲۲) وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ
مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (۲۳) وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ
لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ (۲۴)

عنصر محوری سوره یوسف: غلبه خداوند بر همه امور

تأکید می‌کنم روی این بخش **وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ** که خدا در کارهایش غالب است و آن کاری را که بخواهد انجام می‌دهد و اکثری مردم این حرف را نمی‌فهمند که خدا بر همه امور غلبه دارد و این یک عنصر محوری در این سوره است و این بحث در این سوره محوریت دارد؛ یعنی جای جای این سوره نشان داده که اگر خدا بخواهد کاری را بکند می‌کند و خدا کارها را برای متقین خوب پیش می‌برد.

در ص ۵۵۸ آیات معروف سوره طلاق، بعد از آن که در آیه ۱ حکم عجیب فراموش شده می‌آید که اگر زنتان را طلاق دادید تا پایان عده‌اش از خانه بیرونش نکنید. این خانم مطلقه در خانه است و فقط حجاب دارد و تمام کارها به روال عادی انجام می‌شود و به لحاظ فقهی مرد حق ندارد در زمان عده زن را بیرون کند و زن هم حق ندارد بیرون برود! آخر آیه هم گفته: لا تدری؛ **لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا**؛ چه می‌دانی شاید یک چیزی شد! شاید بالاخره این‌ها با هم آشتی کردند؛ فقها می‌گویند در این حد که مرد روسری زن را بکشد برای رجوع کفایت می‌کند و کل طلاق به هم می‌خورد. بعد دارد **فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ**

بِمَعْرُوفٍ؛ وقتی مدت به سر آمد یا به معروف نگهش دار، یا به خوبی و خوشی نه با توپ و تشر و فحش مفارقت کنید.

امام باقر می گویند: پدرم امام سجاد همسرش را که سَابّ علی بوده؛ یعنی رسماً به امیر المؤمنین فحش می داده، حضرت تصمیم به طلاق او می گیرند و در روایت است که تا می فهمد امام می خواهد طلاقش بدهد، ادعای هزار دینار مهریه می کند و حاکم در محکمه از او می پرسد خطنوشته ای دارید؟ می گوید: نه! از امام می پرسد باید قسم بخوری که این مبلغ مهر او نبوده و امام سجاد به امام باقر می گویند: برو از خانه پول بیاور. بعداً امام باقر می پرسند مگر حق با شما نبود؟ می گویند: چرا ولی ما قسم خدا را برای این چیزها نمی خوریم!

خانواده کرم را نگاه کنید! ما که فوری به تمام مقدسات برای اندک چیزی، حتی دروغ قسم می خوریم. به هر حال **فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ؛** با خوبی و خوشی از هم مفارقت کنید!

وَأَشْهِدُوا ذَوَىٰ عَدْلٍ مِّنْكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ؛ دو عادل هم شاهد بگیرید و این شهادت هم به خاطر خدا باشد، نه به خاطر منافع. حالا این تکه اش خیلی مهم است:

مؤمن به بن بست نمی رسد

وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا؛ کسی که تقوا به خرج بدهد، خدا برایش محل گریز درست می کند. اگر برای بی تقوا خیلی جاها بن بست است، برای باتقوا هیچ جا بن بست نیست.

این نکته در این سوره محوری است و نشان می دهد که چه جوری یوسف محبوس می شود، اما خدا مؤمن را به بن بست نمی رساند. ممکن است او را به گوشه هایی ببرد و بچلانند که **رَأَى اللَّهَ صِدْقَنَا؛** تا خدا صدق ادعای او را ببیند، ولی هیچ جا برای مؤمن بن بست نیست. هیچ مرگ عزیزی او را به بن بست نمی رساند و خدا از این بن بست ها او را اخراج می کند و این ها هم **وعده الهی** است **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا؛** کسی که تقوای الهی به خرج بدهد خدا برای او محل خروج درست می کند. **وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ؛** از جایی که اصلاً گمانش را

نمی‌کند خدا رزق او را به او می‌دهد. از جایی که فکر او را نمی‌کند، خدا او را از این بن‌بست خارج می‌کند. وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ؛ کسی که به خدا توکل کند و تکیه‌اش به خدا باشد، خدا برایش کفایت می‌کند. نه این که بگوید: البته بابایم هم هست! استفاده از وسایل چیز دیگری است و توکل یک چیز دیگر! درست است که از وسایل می‌شود استفاده کرد ولی نه این که به هر جا دل آدم آویزان باشد! مثلاً خدا گفته اگر ازدواج کنید، ما رزق شما را تأمین می‌کنیم بعد می‌گوییم: بله بابام هم به من خانه می‌دهد! خیلی وقت‌ها کارها به خاطر عدم توکل انجام نمی‌شود. البته نمی‌گوییم آدم هیچ عقلی را به کار نگیرد، اما این که وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ کسی به خدا تکیه کند، خدا برای او بس است. إِنَّ اللَّهَ بِأَعْمَارِهِمْ خَبِيرٌ.

طبیعت به فرمان الهی عمل می‌کند

بعد برای این که کار خودش را تمام کند می‌گوید: قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا؛ خود خدا برای هر چیزی اندازه گذاشته. این که آتش بسوزاند، دیوار سفت باشد، آهن سفت باشد. همه اندازه‌ها را خودش گذاشته. این که این در قفل باشد و قفلش چه جوری عمل بکند، این قدرش را خدا توی آن گذاشته، لذا می‌بینید آن‌ها گفتند ابراهیم را در آتش بیندازید و ما به آن آتش سوزاننده قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ (انبیاء: ۶۹)؛ گفتیم حالا سرد و سلامت بشو برای ابراهیم. وقتی زمام آتش دست خود ماست، ما می‌گوییم این آتش اصلاً جور دیگری بشود! بحث هم این نیست که خدا برای ابراهیم یک سپر محافظتی درست کرده ولی خطاب به خود آتش است که ای آتش تا حالا تو **مظهر احراق** بودی و می‌سوزاندی، حالا از این به بعد بشو **مظهر برودت** و سلامت، آن هم فقط برای خود ابراهیم؛ چون پیراهن ابراهیم و طناب‌ها و منجنیق‌ها در آتش سوخت الا ابراهیم. این که آدم به اسباب فکر نکند، این عنصر محوری سوره یوسف است. این‌ها یوسف را به چاه انداختند که ذلیلش بکنند ولی خدا دستش را گرفت و از چاه در آورد و داد دست عزیز مصر که **أُكْرِمِي مَثْوَاهُ**؛ جایگاه او را بلند دار **عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا**؛ تا این که به دردمان بخورد. این کار را ظاهراً عزیز مصر کرده، ولی خدا می‌گوید: **وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ**؛ ما این کار را کردیم با یوسف! ما به یوسف چنین تمکنی دادیم. ما یوسف را بالا

آوردیم. این‌ها عنصرهای توحیدی در این آیات است. بعضی فکر می‌کنند، خدا این کار را می‌کند؛ یعنی از یک راه‌های عجیب و غریب. نه! همین‌که خدا دل همه را در دستش گرفته، در دل دیگری کاری می‌کند که در حق شما کاری نکند.

وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ؛

خدا کارهایش را جلو می‌برد. کارهایی را که بخواهد بکند می‌کند. خدا گیر اسباب نیست. اسباب گیر خداست.

دنیا و آخرت از آن متقی است

در حکایت توحیدی اسباب نفی می‌شود و چون که خدا برای متقی این را می‌خواهد. فرهنگ قرآنی این است که یک خدا متقی را (متقی به معنی ریش و ادا و اطوار نیست) متقی با همان خصوصیتی که دارد، در همین دنیا بزرگش می‌کند. چند جا در قرآن داریم که قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ (اعراف: ۳۲) فَآتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (آل عمران: ۱۴۸)؛ هم این‌جا و هم آن‌جا! نه این‌که این‌جا درب و داغان و آن‌جا خوب! خدا در همین دنیا برای متقی مخرج و محل خروج درست می‌کند.

وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ؛ ولی بیشتری مردم این را نمی‌فهمند! نمی‌فهمند که خدا می‌تواند یک کاری

بکند. می‌گردند ببینند به لحاظ طبیعی خدا چه کاری می‌تواند بکند! یا این‌که وقتی دستش از همه چیز کوتاه می‌شود، سراغ خدا می‌رود. اگر این باشد که فرعون هم دست آخر همین کار را کرد! فرعون گفت: الان من فهمیدم و خدا هم به او گفت: **الآن وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ** (یونس: ۹۱) حالا؟ آدم دلش آویزان همه جاست و می‌رود و می‌رود و بالا می‌کند و پایین می‌کند و وقتی جواب نمی‌گیرد، می‌نشیند سر سجاده! چرا؟ چون مردم نمی‌فهمند که خدا می‌تواند کارشان را انجام بدهد! این هم منافی با این نیست که به اسباب رجوع کنید. شما باید دکتر بروید، ولی خدا کار انجام می‌دهد.

(۲۲): **وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ**؛ یک یوسفی وقتی در یک قدسیتی زندگی

کرد. بالاخره زمینه هم داشت و این هم نیست که اگر کسی زمینه نداشته باشد نتواند زندگی قدسی بکند، ولی بالاخره خانواده پیغمبرزاده بود و پدرش و جدش و پدر جدش پیغمبران بزرگ الهی بودند. یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم خلیل الله. این کم چیزی نیست.

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ؛ وقتی به بلوغ اشد رسید. بعضی بلوغ اشد را چهل سالگی معنا کرده‌اند، ولی این حرف درست نیست. علامه یک شاهی می‌آورند و البته شواهد دیگری از قرآن هست که بلوغ اشد، منظور چهل سالگی نیست. کما این که در برخی روایات ۱۷-۱۸ سالگی را ذکر کرده‌اند و این **آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا** دلیلی بر پیامبری نیست که یوسف در این مقطع پیامبر شده. کما این که در آیه ۱۵ همین سوره داشتیم وقتی در چاه بود **وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ**، دلیل بر پیامبر شدن یوسف نیست و منظور از او حینا همین الهامات است.

حرکت عادل در لبه‌های دین و حرکت محسن در وسط دین

وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ؛ ما با محسنین همین جوری می‌کنیم؛ یعنی اگر کسی در یک قدسیتی زندگی بکند و حواسش را به خودش جمع بکند و درست مراقب خودش باشد و محسن باشد و از مینی‌موم‌ها بالاتر بیاید. کسی که می‌پرسد این کار شرعی است یا غیر شرعی، محسن نیست بلکه این آدم عادل است؛ یعنی وقتی می‌خواهد بفهمد این حرام است یا حرام نیست، فقط همین را می‌پرسد! معلوم است که این روی مینی‌موم و لبه‌ها می‌خواهد حرکت کند. درست است که این خوب است ولی این همان کسی است که قرآن راجع به آن گفته **وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ** (حج: ۱۱)؛ یک عده هستند خداپرستی می‌کنند روی لبه. حرف؛ یعنی لبه و تحریف یعنی به لبه‌ها کشیده شده و از خط خارج شد. یک عده خداپرست روی لبه هستند؛ یعنی می‌خواهند روی لبه‌ها حرکت بکنند. اگر یک کاری حرام باشد مترصدند که نکنند و یک کار اگر واجب باشد مترصدند که بکنند. این خوب است ولی این آدم محسن نیست. محسن کسی است که اصلاً به لبه‌ها فکر

نمی‌کند. او وسط دارد حرکت می‌کند. با آدم بحث نمی‌کند این حکم چرا این جور است؟ دنبال کارهای مستحب و خیرات و عبادات بالاست و همه‌اش در **افق‌های بالا** می‌چرخد. البته شریعت را نگه می‌دارد ولی پارادایم ذهنش این نیست که بگوید چه کاری حرام است تا من نکنم؛ یعنی کلاً حواسش به این است که چه جور می‌شود من جهنم نروم؟! به این محسن نمی‌گویند. محسن کسی است که بالاتر از این‌ها دارد فکر می‌کند. ما نمی‌دانیم اوج چیست! ما فکر می‌کنیم با یک خرده نماز خواندن و روزه گرفتن و صدقات به اوج می‌رسیم، ولی این چیزی که قرآن دارد برای اوج آدم ترسیم می‌کند، چیز دیگری است؛ مثل این است که آدم از حیاط خانه به پشت بام برود و نگاه کند که همه پایین هستند، بعد فکر کند خیلی اوج گرفته! نمی‌داند که این اوج نیست که! یک عده هم هستند در فضا پیمایا هستند و خیلی بالا هستند. در اوردن‌های ۱۰/۰۰۰ کیلومتر بالا می‌روند، نه اوردن‌های ۴-۵ متری! و بالای برج میلاد و داخل هواپیمای مسافربری! این‌ها که اوج نیست. قرآن آدم را پر توقع می‌کند.

این که علامه می‌فرمایند: بلوغ اشد چهل سالگی نیست، دلیل می‌آورند که این داستانی که بعد برای حضرت یوسف اتفاق می‌افتد و ماجرایش با زلیخاست. این که یوسف سال‌ها در خانه او بوده و کاری به کار او نداشته و حالا که چهل سالش شده، حالا زلیخا به او گیر داده، درست نیست. این حرف علامه خیلی منطقی است. یوسف در این زمان ۱۰-۱۲ ساله بوده و یواش یواش داشته مردی می‌شده که **آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا**؛ بالاخره بروزی دارد و مشورتی با او می‌شود و چنین و چنان جواب می‌دهد.

برای این حرف یک شاهد قرآنی هم می‌شود اقامه کرد و آن در ص ۵۶۴، سوره احقاف: **وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً** (۱۵)؛ ما انسان را توصیه می‌کنیم مادرش او را حمل می‌کند و به سختی وضع حمل می‌کند و مدت حمل و از شیر گرفتن او سی ماه است. این‌جا بحث‌های اخلاقی و حتی فقهی وجود دارد که این سی ماه مال اقل حمل است که ۶ ماه است و اگر ۹ ماه حمل کند، مقدار شیردهی ۲۱ ماه می‌شود و دو سال کامل نیست.

حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً؛ این دو تا را جدا می‌کند و این دو مرحله خیلی مهم آدم است یکی بلوغ اشد و یکی بلوغ اربعین سنه؛ یکی دوره نوجوانی که شما به دانشگاه می‌روی که مقطع مهمی است و یکی دوره‌ای که شما ازدواج می‌کنی و شغل انتخاب می‌کنی و آینده را تعیین می‌کنی و یکی دوره بلوغ اربعین سنه است که یک مقطع عجیبی است و ظاهراً مقطع پختگی است که می‌گویند حول و حوش ۴۰ سالگی اگر کسی تربیت نشد که نشد! این که در این دوره نظرات آدم تثبیت می‌شود. ۴۰ سالگی سنی است که اگر کسی به روال پسند دین ازدواج بکند، آدم بچه دارد و بچه‌اش بزرگ شده. خیلی از این مدیر مدرسه‌ها که خودشان ازدواج نکرده‌اند و بچه ندارند، می‌بینید هرچقدر لیسانس و فوق لیسانس داشته باشند، وقتی با آن‌ها صحبت می‌کنید، می‌بینید یک نپختگی‌های فوق العاده‌ای در آن‌هاست. ممکن است خیلی کتاب خوانده باشد، ولی چیزی را که مال خودش باشد ندارد. حالا یک موقع خدا نمی‌دهد، بحثی جداست! ولی آن پختگی‌ها زمینه دارد.

بحث این بود که آیه بین اربعین سنه و بلوغ فاصله و فرق انداخته، پس بلوغ اشد، اربعین سنه نیست. «بلوغ اشد» هم یعنی استخوان‌هایش سفت می‌شود، استخوان ترکانده. این که بعضی مفسرین از بلوغ اشد به چهل سالگی تعبیر کرده‌اند به خاطر این است که **أَتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا** را پیامبری گرفته‌اند و از طرفی روایت داریم که پیامبران چهل سالگی پیامبر می‌شدند. اشتباه نشود، حضرت عیسی در مهد (گهواره) پیامبر نشد، فقط یک معجزه‌ای ارائه کرد و تمام شد. این جور نبوده که در همان دوران برای مردم کنفرانس می‌گذاشته و حرف می‌زده! فقط در یک مقطعی برای اثبات طهارت مادرش حضرت مریم عذراء بزرگ‌بانوی دنیا و مریم اسلام و این که در انجیل متیوس (متی) دارد که شوهر داشته، گند زده‌اند! اصلاً شوهر داشتن مریم به چه درد می‌خورد؟ می‌بینید کل اعتقادات بی پایه است. در حالی که حضرت مریم ما خیلی عظمت دارد! البته اعتقاد غالب آن‌ها این است که حضرت مریم باکره بوده است.

(۲۱): **وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ أَتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ**

یک نکته‌ای در این جا باید گفته شود و آن این که از آن جا که دارد **وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ أَتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا** تا برسد به آیه ۲۴ که **إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ**، این وسط یک راهی وجود دارد و یک چلانندی از طرف خدا در این

وسط هست! این **آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا** یک مرحله است. در مرحله دیگر می‌گوید: **كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ**؛ یعنی تا بشود عباد مخلص خدا راهی در پیش است. راهش هم همین مصیبتی است که سر حضرت یوسف درآمده.

شهووات ابزار عبودیت است نه مزاحم عبودیت

نکته دیگر این که خیلی وقت‌ها ما این جور دین را معرفی می‌کنیم که شما یکسری شهواتی مثل خوردن و جنسی و ... دارید که این‌ها را باید بکوید تا جانتان آزاد شود، در صورتی که این فکر اشتباهی است! درست آن این است که وقتی خدا می‌گوید: **وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ** (ذاریات: ۵۶)؛ ما جن و انس را جز برای عبادت خلق نکردیم و آدم را این جوری خلقت می‌کند که آدم مجموعه‌ی سرشته شده‌ای از انسان و حیوان باشد و به همین ترکیب می‌گوید: احسن تقویم! که **لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ** (تین: ۴). آدم را همین جوری درست می‌کند و می‌گوید: **فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ** (مؤمنون: ۱۴). بعضی فکر می‌کنند اگر آدم فرشته بشود خوب می‌شود! فرشته که فرشته است. اتفاقاً فرشته انسان باشد خوب است! اگر خدا می‌گوید: **وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ** پس هر ابزاری به او داده باشد، نمی‌شود که آن ابزار در خدمت عبادت او نباشد. آن ابزار هم برای عبادت اوست به شرط استفاده صحیح! نه این که این باید سرکوب شود تا خوی فرشتگی بروز کند. اتفاقاً این مجموع انسان است با تمام ترکیبش و شهواتش که انسان است و گرنه که این فرشته بود. احسن تقویم بودنش مال این که همین‌ها را دارد! خود این شهوات ابزار عبودیت آدم است، نه این که این را به عنوان مزاحم فرض بکند. اتفاقاً کمک‌کار عبودیت است. به شرطی که در مسیر باشد. وقتی شهوات تحت چنبر خود ملکوتی آدم باشد، خود این شهوت خوردن و خوابیدن و شهوت جنسی اصلاً خوب است! ما مجبور نیستیم یکسری روایات را تأویل کنیم مثل این روایت که به عدد آبی که از غسل جنابت می‌چکد خدا ثواب می‌دهد و تأویل کنیم که چون تو با این کار باعث شدی این میل سرکوب بشود و تو آزاد بشوی و بتوانی نماز بخوانی، پس ثواب کردی. در صورتی که خود این شهوت اگر باشد آدم متکامل می‌شود. می‌گویند: دوره پرخطر و دروه بد جوانی!

چه کسی این‌ها را گفته؟ اتفاقاً جوانی دوره خطیر و مهمی است. اتفاقاً در این دوره است که بلوغ اشد اتفاق می‌افتد و می‌شود آدم **آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا** بشود. به واسطه همین دوره است که این اتفاقات می‌افتد. به واسطه همین شهوت و غضب است که می‌تواند این‌گونه بشود. اگر این‌ها نباشد نمی‌تواند بشود! احسن تقویم بودن آدم به همین معناست؛ یعنی اگر یوسف را از این گذرگاه دارند عبور می‌دهد. وقتی از این گذرگاه عبور می‌دهند می‌شود **إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ**. اگر شما را از میان این آزمایش‌ها ببرند و از این حالات رد کنند به جاهایی می‌رسید. آدم این‌ها را این‌جور نگاه کند. آدم به این است که غضب داشته باشد نه این‌که نداشته باشد. وقتی این‌ها تحت چنبر خود ملکوتی بیفتد، تک‌تک این‌ها می‌شود رشد! یعنی خوردن می‌شود رشد کردن و این تأویل لازم ندارد که بگویید: این‌که می‌گویند خواب مؤمن عبادت است؛ یعنی چون می‌خواهد و انرژی می‌گیرد که عبودیت خدا را بکند. نه! اصلاً خود این خوابیدن عبادت است. چرا زور بی‌خود می‌زنید؟ چرا روایت را خراب می‌کنید؟! خود این‌که آدم پیش‌زن و بچه‌اش بنشیند عبادت است. نه این‌که من باید پیش‌زن و بچه‌ام بنشینم که یک خرده آرامش داشته باشم که بتوانم کار کنم. نه! اصلاً خود این‌که پیش‌خانم بنشینم عبادت است. این معنا باید جا بیفتد. جوری جا انداختند که تو باید شهوات را له کنی و اگر هم اطفاء می‌کنی برای این است که ذهن تو را فارغ کند و تو بتوانی اوج‌گیری! این نیست! خود این کارها عبادت کردن است.

(سؤال) مرز این‌ها را هم دین با واجب و مستحب تعیین کرده. **اسْتَفْتِ نَفْسَكَ**؛ خیلی وقت باید آدم از خودش استفتا کند. **وَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ** (تغابن: ۱۱)؛ اگر کسی مؤمن بشود خدا به او می‌فهماند، به او نشان می‌دهد، روی دلش تأثیر می‌گذارد. این‌که به ما می‌گویند: **وَأَمَّا يَنْزِعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ** (اعراف: ۲۰۰)؛ این را از کجا باید تشخیص بدهیم؟ نزع یعنی سیخی که به حیوان می‌زنند تا راه بیفتد. می‌گوید: وقتی شیطان بهت سیخ زد و نشست روی کولت که راه بیندازدت، من این سیخ را از کجا باید تشخیص بدهم؟ این نیست که من بروم مجموعه روایات را نگاه کنم. اگر کسی در دین و توی دستورات باشد، واجبات را رعایت کند و مستحبات انجام دهد و دل بدهد به دل خدا، آن موقع خدا به او می‌فهماند که این سیخ است. این تشخیص از منابع بیرونی نیست از آیات درونی است که **سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ** (فصلت: ۵۳)؛ آیات

ما که فقط آیات آفاقی نیست، آیات انفسی هم هست. این آیات را می‌شود در جان خود پیدا کرد؛ یعنی خدا به او نشان خواهد داد. این که داریم **إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا** (انفال: ۲۹)؛ این که خدا به متقی وسیله تمیز بین حق و باطل می‌دهد، هی از بیرون توقع نداشته باشید. مثل قله توجال است که وقتی پایین هستی اصلاً بالای آن معلوم نیست، حتی تا شیرپلا هم بروی باز معلوم نیست. آن بالا مال کسی است که آن بالا می‌رود! کسی که راه برود و به آن بالا برسد خدا نشانش می‌دهد. خدا آدم را رها نمی‌کند و لذا وقتی در صحنه‌ای فهمید این نزع و سیخی از شیطان است و این غضب از شیطان است، اگر همان جا استعاده کند پاداشش را می‌بیند. پاداش هم یک رزق قلنبه نیست، پاداشش این است که او خیلی چیزهای دیگر را می‌تواند بفهمد. قبلاً این ریزبینی‌ها را نداشت و حالا دارد! پاداشش این است که می‌تواند بالاتر برود و چه پاداشی بالاتر و بهتر از این؟! این که می‌تواند هوای تازه‌تر استنشاق کند. یک مقدار حد تشخیص در منابع بیرونی و انجام واجبات و مستحبات است و مقداری هم در استفتای نفس است که خیلی مهم است.

(سؤال) آدم وسواسی از خدا دارد جلو می‌زند و این خودش آلام دارد و در جایی که وسواس دارد کسی را دپرس می‌کند. این دقت‌ها مؤمن را دپرس و خراب نمی‌کند بلکه او را راه می‌اندازد و این هم برای خودش آلام دارد. اگر کسی قرآن بخواند، به قدری به او آلام می‌دهد و به قدری ملاک می‌دهد که هیچ جا احساس نمی‌کند دستش خالی است.

پس دقت کنید می‌بینید که یوسفی در دل همین امر شهوانی رشد می‌کند ولی با یک برخورد منطقی با این داستان. آیه دارد:

(۲۳): وَرَأَوْتُهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَعَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ

علامه یک مطلبی در این باره می‌گویند که به ادبیات عرب مربوط است که توضیح می‌دهم.

رَأَوَدَ در باب مفاعله است و این باب برای مشارکت است؛ یعنی هردو یک کار را می‌کنند؛ مثلاً ضرب زید عمرواً یعنی زید عمرو را زد ولی ضارب زَيْدٌ عمرواً یعنی کتک‌کاری و بزن بزن کردند. حالا چرا نمی‌گویند

ضاربَ عمرُو زیداً؛ چون زید اول شروع کرده، لذا کسی را که اول شروع می‌کند در جای فاعل می‌گذارند، در حالی که هر دو فاعل و مفعول هستند.

نکته بعد: گاهی باب مفاعله برای مشارکت نیست به همان معنی ثلاثی مجردش است؛ مثل سَافَرَ که به معنی سَفَرَ است؛ یعنی مسافرت کرد و این نیست که دو نفری مسافرت کردند.

نکته سوم: که خیلی مهم است در فهم این آیه و رد اسرائیلیاتی که در این آیه هست. گاهی معنی باب مفاعله برای کار طرفینی است ولی نه به یک نحو، بلکه به دو نحو متفاوت؛ مثل عَاقَبْتُ اللّٰسَ؛ من دنبال دزد دویدم. این نیست که من دنبال او می‌دویدم و او هم دنبال من می‌دوید بلکه به حالت جنگ و گریز است. من دنبالش می‌دویدم و او داشت فرار می‌کرد. رَاوَدَ هم به همین معناست. در معنی «مراوده می‌کرد با یوسف» حتی در تعبیر شیعه آمده که چون بابش مفاعله است پس گفتگوهای عاشقانه داشتند! این اس ام اس می‌زد و او جوابش را می‌داد. یا مثلاً در وبلاگ او نظر می‌داد. این نیست! در راود آن حالت جنگ و گریز است؛ یعنی او روی اعصاب یوسف می‌رفت و یوسف داشت از این داستان فرار می‌کرد. جالب است که معنی رَوَدَ و رَاوَدَ در لغت همین جوری آمده. شاهد آن هم مفردات راغب است که نقل می‌کند: «والمراودة أن تُنازعَ غیرک فی الإرادة تُریدُ غیرَ ما يُریدُ»؛ نزاع بکنی با غیر خودت در کاری و تو یک کاری را بخواهی بکنی که او نمی‌خواهد بکند. این می‌شود مراوده نه این که هر دو بخواهند یک کار را بکنند. ببینید قرآن در موجزترین کلمات و با حیاتیترین عبارت چگونه توانسته این مطلب را بگوید!

در تفسیر مجمع البیان که از نظر لغوی هم معتبر است آمده: «والمراودة المطالبة بأمرٍ بالرِّفقِ واللِّينِ لیعملَ به»؛ مراوده یعنی مطالبه به یک امری با حالت نرمش و غمزه و عشوه؛ یعنی شما یک کاری را نه به حالت امری و دستوری (و با این ذهنیت می‌بینید آیه دو تکه می‌شود)؛ مثلاً اگر بخواهید از پدرتان پولی بگیرید که او نمی‌دهد، با این عبارت که بابا جون قربونت برم مطالبه کنید.

این آیه دو تکه دارد. تکه اول: **وَرَاوَدْتُهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَتَكَه دَوْم: وَعَلَقَتِ الْاَبْوَابَ**

تکه اول حتی عبارتش هم عجیب است؛ یعنی زلیخا چه کار می‌کند و آیه چه می‌گوید! **وَرَاوَدَتْهُ (الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا** را کنار بگذارید) **عَنْ نَفْسِهِ < وَرَاوَدَتْهُ عَنْ نَفْسِهِ بِالرَّفْقِ وَاللَّيْنِ؛** داشت از یوسف یوسفی او را می‌گرفت. من دقیقاً مطابق ظهور کلمات دارم معنا می‌کنم! خود یوسف را داشت از یوسف می‌گرفت. این یک بخش است. حالا عبارت **الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا**: دو نکته در این قسمت آیه نهفته است. یکی **چیرگی** زلیخا را دارد نشان می‌دهد و یکی شدت **مقهوریت** یوسف! چون یوسف اصلاً در خانه او بود و زلیخا کاملاً به این داستان ارتباط برقرار کردن چیره بود و این که این داستان را بتواند جلو ببرد و بحث **وَعَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ** ماجرای دیگری است.

خلوت منشأ خلاف

او می‌خواست با یوسف ارتباط داشته باشد و مرتب روی مغز این داشته پیاده‌روی می‌کرده و دیگر این که این قسمت آیه که **الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا** ریشه اشکال را نشان می‌دهد؛ یعنی ارتباطشان با هم خیلی نزدیک شده بود. این در خانه او بود. عزیز مصر هم که سر کارش می‌رفت، یوسف در خانه بود. همه هم که یوسف نیستند! این داستان را هم خدا برای یوسف رقم زد. فرض کنید یک نفر که به قول روایت أجمل زمان خودش بود و زلیخا هم أجمل زمان خودش بود. طرف از آمریکا آمده، می‌گوید آن جا پول نداشتیم رفتیم با یک همخانه‌ای و به خلاف افتادیم! که چی؟ که مجبور شدیم! برای چه مجبور شدی؟ چه کسی مجبور کرده بود که با یک خانم در یک سوئیت همخانه بشوی؟ بی‌خود کردی رفتی آمریکا!

اشکال این بود که **الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا**. حالا جبراً خدا برای یوسف پیش آورده بود و یک سناریوی این‌جوری رقم زده و یوسف هم هی دارد از این داستان در می‌رود. البته شرایط دیگری هم بوده که در روایات آمده. امام صادق می‌فرمایند: **إِنَّ يَوْسُفَ لَمَّا تَزَوَّجَ امْرَأَةَ الْعَزِيزِ وَجَدَهَا عَذْرَاءً؛** می‌دانید که بعدها با هم ازدواج کردند و هر دو هم‌سن بوده‌اند و زلیخا باکره بوده **فَقَالَ لَهَا : مَا حَمَلَكَ عَلَى الْأَذَى صَنَعْتَ؟** چه چیز وادارت کرد آن حرکت را انجام بدهی؟ **قَالَتْ : ثَلَاثُ خِصَالٍ؛** سه خصوصیت : **الشَّبَابُ؛** جوان بودم **وَالْمَالُ؛** پول داشتیم. پول دست هر کسی خوب نیست. دختری که یک ماشین زیرپایش افتاده و تقوای لازم را هم ندارد ... **وَأَنِّي كُنْتُ لَا زَوْجَ لِي؛** و این که

من شوهر نداشتم و حضرت اضافه می کنند که - **يَعْنِي كَانَ الْمَلِكُ عَيْنًا** -؛ یعنی عزیز مصر ناتوانی جنسی داشته. اینها همه خودش اقتضات است و اینها در ازدواج و خانواده خیلی مهم است.

ما از این موارد در مشاوره‌هایمان کم نداریم! که گاهی اوقات ریشه مشکلات را در همین جاها باید گشت و پیدا کرد.

وَرَأَوْتَهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ؛ آیا برای این که می خواست خودش را از خودش بگیرد شاهد قرآنی داریم؟ آیا مگر دو تا خود دارد که می خواهد از او بگیرد؟ بله و شاهد قرآنی هم دارد.

در این بخش آیه زلیخا روی اعصاب یوسف است. هی دارد گیرش می آورد؛ مثلاً از او نظر می خواهد. به او اس ام می زند، یا وارد وبلاگ یوسف می شود و نظرات مشعشانه می دهد که بله ما هم اهل فضیلم! مثلاً می گوید: ما کسی را متهم نمی کنیم ولی بالاخره ما هم جوان بودیم! و بالاخره با این کارهای متداول روی مخ یوسف بوده. اما این که آیا شاهد قرآنی دارد یا نه؟ ص ۷۰ و ص ۵۴۸ را بیاورید تا این دو خود را ببینید! این تحجر است که مثلاً طرح زوج و فرد در پیاده‌روها پیاده کنیم که این جور بهتر است! اصلاً این جوری بهتر هم نیست! نه این که نمی شود! اصلاً درست هم نیست! ولی این که ارتباطهای غیر ضروری، حرف‌های زیادی، برخوردهای زیادی، گفتگوهای بی خودی، روی مغز همدیگر رفتن است که مصیبت درست می کند! خود طرف می فهمد دارد اتفاقاتی می افتد، پس تا می فهمد باید فوری ببرد! در دانشگاه این آیه را خواندم که: **وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُفَيْضُ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ** (زخرف: ۳۶)؛ کسی که عشوه بیاید از ذکر خدا ...

وقتی شیطان جایگزین فرشته‌های محافظ می شود

همه مترجمین این آیه را بلا استثناء اشتباه معنا کرده‌اند؛ و به این معنا کرده‌اند که ما شیطان را بر او می گماریم چون معنای **نُفَيْضٌ**، **تُبَدِّلُ** است و می گویند معنا ندارد که **نُفَيْضٌ** را **تُبَدِّلُ** معنا کنیم. معنای آیه این است که ما برایش تبدیل می کنیم. این خودش یک فرهنگ است که **وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً** (انعام: ۶۱)؛ شما یک **لایه‌های حفاظت ملکی** دارید؛ یعنی ملائکه دارند شما را حفاظت می کنند که نمی گذارند که شما مثلاً بعضی

مهمانی‌ها را بروید. نمی‌گذارند بعضی از کارها را بکنید. این لایه می‌تواند مثل لایه اوزون گاهی سوراخ شود. آیه می‌گوید: ما تبدلش می‌کنیم **نُقَيِّضُ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ**؛ حالا می‌بینید لایه حفاظت ملکی فرد از بین می‌رود، یواش یواش می‌بینی دور و برش آدم‌های دیگری قرار می‌گیرند. اصلاً مدل آدم‌های دور و برش عوض می‌شود. حواستان باشد یکی از شاخص‌هایی که دین می‌دهد این است که دور و بری‌هایتان از آدم‌های نمازخوان تبدیل می‌شوند به آدم‌های نماز نخوان! و این را خود طرف می‌فهمد! به من می‌گفت: من می‌فهمم که دارد یک اتفاقاتی می‌افتد. این طور نیست که آدم دارد در فضای کور کور حرکت می‌کند. این **تبدیل** را می‌فهمد، بعد فکر می‌کند که من خودم با فکر خودم تصمیم گرفتم با این‌ها ارتباط برقرار کنم! نه! خودت تصمیم نگرستی بلکه لایه حفاظت ملکات پاره پوره شده و یک کسان دیگری آمده‌اند دور و برت! بعضی فکر می‌کنند شیطان یک کسانی را می‌فرستد که سُم دارند. نه! شیطان یعنی کسی که آن **نفخه الهی** را در وجود آدم نمی‌بیند و فقط حواسش به **صَلِّصَالٍ مِّنْ حَمِيمٍ مَسْنُونٍ** (حجر: ۳۳) است. حواسش به **خود لجنی** آدم است و همین را مطمح نظر قرار داده؛ برای همین ما چیزی به نام شیاطین الانس داریم. همین که سرگرم این خود لجنی باشد می‌شود شیطان! و وقتی چنین آدم‌هایی کنار آدم باشند، آدم را داغان می‌کنند. این را خود آدم می‌فهمد! نگویید یک جوری می‌آید که ما نمی‌فهمیم!

در سوره حشر آیه ۱۹ هم یک خود دیگر را مطرح می‌کند. **وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ**؛ شبیه کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند خدا هم این‌ها را دچار انسای الهی کرد؛ یک کاری کرد که این‌ها خودشان را فراموش کنند. آیا یعنی این‌ها یادشان رفت غذا بخورند و بخوابند؟ نه! این یک خود دیگری است که این‌ها فراموش کردند؛ **أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ**؛ یعنی جزایشان این شد که خدا این‌ها را فراموشاند.

وقتی انسان به خودش می‌افتد!

آیه ۱۵۴ سوره آل عمران بی‌نهایت آیه مهمی است! بعد از جنگ احد و آن شکستی که مسلمین داشتند دارد: **ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُّعَاسًا يَغْشَى طَآئِفَةً مِنْكُمْ وَطَآئِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ**

الْحَقُّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ؛ خدا یک امنیتی به حالت چرت به این‌ها داد. گاهی چرت زدن کادوی خداست. اگر در لحظات بحرانی دیدید چرتتان گرفت، بگیرید بخوابید، در صورتی که به لحاظ طبیعی در آن بحران نباید بخوابید ولی یکهو می‌بینید که دارد خوابتان می‌گیرد و این کادوی خداست. دیدید کسانی را که کسی را از دست می‌دهند می‌بینید دارد قالب تهی می‌کند، ولی یکهو خوابش می‌گیرد! وقتی بلند می‌شود می‌بیند از آن قله پایین آمده **أَمَنَةٌ نَعَّاسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِنْكُمْ؛** که طائفه‌ای از شما را فرا گرفته **قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ؛** یک عده هم همتشان را گذاشته بودند خودشان که **يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ؛** این‌ها را آیه با لسان توبیخ می‌گوید که این‌ها گمان‌های بدجور داشتند می‌بردند. یواش یواش داشتند به این فکر می‌افتادند که به فکر خودشان باشند. مثل این کسانی که از جنگ برگشتند و مملکت در **ایام بازسازی** افتاد، این‌ها باختند و یک غلط کردم نام‌های از خودشان امضا کردند و یواش یواش افتادند به خودشان! **قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ؛** این خودشان آن خودشانی نیست که در قبل این فراز از آیه است. این خود حیوانی طرف است که رفته توی کار خودش.

به قول آقای قرائتی که بچه بودیم فکر می‌کردیم رزق را بابا می‌دهد. بزرگ که شدیم فهمیدیم کار دست خداست، بزرگتر که شدیم با واقعیات آشنا شدیم و دیدیم رزقمان دست کسان دیگر است! این جوروی هم نیست که رزق دست خداست! این غلط کردم‌نامه‌هایی که پس از یک دوره است که مثلاً ما آن وقت‌ها مسافرت جهادی می‌رفتیم ولی بالاخره آدم باید به خودش هم برسد! دیگر این‌ها می‌افتند به خودشان!

این‌همه توضیح همان یک خطی بود که علامه درباره وراودته گفتند!

این‌ها را گفتم که بدانید اگر شما را متهم کردند که شما امل هستید! بگویید: الحمدلله که ما امل هستیم. قاعده بر همین است ولی شما کاری را که درست است بکنید. بعضی فکر می‌کنند لازمه دانشجویی است. این‌ها نه لازمه دانشجویی و نه حتی لازمه این زمان است که یک عده دور و برمان بودند و الان نیستند!

با اتهام امل بودن از راه به در نشوید!

ص ۳۸۱ از آیه ۵۴ نمل را ببینید: داستان قوم لوط با آن گناه کثیف و بی سابقه‌ای که می‌کردند. در قرآن دارد این کار اختراعی شما بود؛ یعنی در طول بشریت سابقه نداشته و این homosexual ابداع این‌ها بوده.

وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ؟ لوط گفت: شما رفتید فاحشه‌ای انجام می‌دهید و حال آن که می‌دانید؟ أَنْتُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ؟ رفتید سراغ مردان؟ چرا به مردها گیر داده‌اید؟ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ؛ هیچی حالی تان نیست! حالا جواب قوم چه بوده؟ (انتهای این آیه را بیشتر مترجمین اشتباه معنا کرده‌اند) فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ؛ جواب قوم این نبود مگر این که این آل لوط را از قریه تان بیرون بیندازید إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ؛ بیشتر ترجمه‌ها معنا کرده‌اند که این‌ها آدم‌های پاکدامن هستند. ترجمه این نیست! اگر این بود باید می‌شد: انهم اناس مطهرون ولی إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ یعنی این‌ها آدم‌هایی هستند که تطهّر می‌کنند یعنی خودشان را به پاکی می‌زنند. این‌ها آدم‌های املی هستند. تطهّر بر وزن تفاعل است و یکی از معانی باب تفاعل برای زدن به یک کاری است؛ مثلاً داریم **إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ**؛ اگر حلیم و بردبار نیستی و این اخلاق در تو جا نیفتاده **تَحَلَّمْ**؛ خودت را بزنی به بردباری بزنی به بی‌خیالی؛ یعنی این کار را بکن کم کم آدم بردبار می‌شود. این **إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ**؛ یعنی این‌ها مردمانی هستند که دارند تطهّر می‌کنند. این‌ها دارند **تظاهر** می‌کنند و خودشان را خوب جلوه می‌دهند و امل بازی در می‌آورند و جانماز آب می‌کشند. می‌بینید با این حرف‌ها خیلی‌ها از مسیر در می‌روند. لذا اگر نواری گذاشتند که واقعاً مناسب مجالس لهو و لعب بود، یک کاری کن با زبان خوش خاموش کنند یا بلندشو برو بیرون! نگو الان به من می‌گویند: امل. اگر دارد یک ارتباط ناسالم ایجاد می‌شود از آن جمع برو بیرون! بگذار بگویند امل است. اگر می‌توانی تغییر بدهی تغییر بده وگرنه برو بیرون. این حرفی است که کلاً می‌زنند و در همه مسائل دینی آدم! بگویند این جانماز آب می‌کشد و تظاهر می‌کند که آدم را از خط بیرون کنند.

اساساً نماز تظاهر است!

بعد هم درست است دین اعماقش زیاد است ولی یک چیزهایی اصلاً تظاهر است. این نماز تظاهر است. بالاخره ظهوری پیدا می‌کند. بالاخره آدم یک شریعتی دارد، یک اخلاقی را رعایت می‌کند، یک غیبتی را گوش نمی‌کند. این که می‌گویند فقط دلت پاک باشد، نیست! باید اعمال هم پاک باشد، برخوردت هم سالم باشد. خودتان را حفظ کنید. **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ**؛ این «علیکم» در عربی؛ یعنی دو دستی بچسب! سفت بگیر! علیکم انفسکم؛ یعنی جان خودت را سفت نگه دار! حرف بی‌خود، کار فرهنگی بی‌خود نکن حتی اگر متهم بشوی که **إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ**. بعد از یک مدت هم این حرف‌ها می‌خوابد و می‌فهمند تتطهر نیست طهارت است.

تو فقط پاک باش تا دنیا به پاکی تو شهادت دهد

در این سوره می‌خواستیم این را نشان بدهم که تو پاک باش بعد ببین چند تا شاهد به پاکی تو شهادت می‌دهد! ۱- خدا شهادت می‌دهد به پاکی تو! ۲- تمام کتب آسمانی شهادت می‌دهند به پاکی تو! ۳- خود زلیخا شهادت می‌دهد به پاکی تو! ۴- زنان مصر شهادت می‌دهند به پاکی تو! ۵- یکسری شهود شهادت می‌دهند به پاکی تو!

خود یوسف از پاکی خودش دفاع می‌کند، تو خوب باش همه عالم دست به دست می‌دهد که به نفع تو شهادت بدهند که تو خوبی! این جا هم این اتفاق می‌افتد.

صلوات!